



قرآن، عرفان و برهان از هم جدا نیستند / معاضدت برهان و شهود

آیت الله حسن زاده آملی معتقد است: قلم در طرد معرفت فکری زدن و خط بطلان به منشورات براهین عقلی کشیدن و دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن ستمی بس بزرگ است.

آیت الله حسن زاده آملی معتقد است: قلم در طرد معرفت فکری زدن و خط بطلان به منشورات براهین عقلی کشیدن و دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن ستمی بس بزرگ است.

به گزارش خبرنگار مهر، بحث جدایی یا عدم جدایی میان علم و دین یکی از مباحثی است که همواره میان فلاسفه مطرح بوده است. متن زیر برشی از کتاب انسان و قرآن نوشته آیت الله حسن زاده آملی در مورد این مسئله است.

قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند

مفاد این سخن نه این است که نظر عقلی باطل و کسب علوم عقلی ناصواب و برهان ناتمام است، چه اینکه خود قرآن کریم، که مهمترین منطق وحی است، فهم حقایقش را گاهی اضافه به دانشمندان فرمود، و گاهی به خردمندان، و گاهی به اندیشمندان، و گاهی به صاحبان و نظایر آنان و فرمود: و یری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق. و فرمود: انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون. و فرمود: کذلک نفضل الایات لقوم یتفکرون و فرمود: افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و آیات بسیار دیگر از قبیل هر یک اینها.

غرض اینکه هر کس حظ او در علوم او فر و بهره وی از آنها بیشتر است، نصیب او از قرآن بیشتر است، که کتاب عقل و علم و فکر است، و حاشا که قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی داشته باشند.

صدرالمتألهین، در آغاز فصل دوم باب ششم نفس اسفار که پس از اقامه براهین بر مجرد نفس ناطقه در فصل قبل آن، این فصل را در نقل ادله سمعیه از آیات و روایات عنوان کرده است فرموده است: فلنذکر ادله سمعیه لهذا المطلب حتی یعلم ان الشرع و العقل متطابقان فی هذه المساله کما فی سائر الحکمیات و حاشی الشریعه الحقه الالهیه البیضاء ان تکون احکامها مصادمه للمعارف الیقینیة الضروریة و تباً لفلسفه تکون قوانینها غیر مطابقه للکتاب و السنه.

یعنی چون در این مطلب، که اثبات مجرد نفس ناطقه انسانی است برهان عقلی در فصل سابق آورده &wznj;ایم، در این فصل چند دلیل سمعی از آیات و روایات ذکر کنیم تا دانسته شود که عقل و شرع در این مسئله مجرد نفس، مانند دیگر مسائل حکمی، با هم متطابق اند و از هم جدایی ندارند، و حاشا که شریعت حقه الهیه، که خورشید درخشان است، احکام آن مصادم معارف یقینی ضروری باشند. و هلاک بر آن فلسفه ای که قوانین آن مطابق کتاب و سنت نیست.

صاحب فتوحات مکیه، در آخر باب دوازدهم آن در بیان کریمه و ان من شیء الا یسیح بحمدہ می&wznj;فرماید: و نحن زدنا مع الایمان بالاخبار الکشف. و صاحب اسفار، در فصل شانزدهم موقف هشتم الهیات آن در بیان آن می فرماید: و نحن بحمدالله عرفنا ذلک بالبرهان و الایمان جمیعا. و نیز آخرین فصل الهیات اسفار در توفیق بین شریعت و حکمت، در دوام فیض باری تعالی و حدوث عالم، عنوان شده است و چنین آمده است: فصل فی طریق التوفیق بین الشریعه والحکمه فی دوام فیض الباری و حدوث العالم، قد اشرنا مرارا ان الحکمه غیر مخالفه للشرایع الحقه الالهیه بل المقصود منهما شیء واحد، هی معرفه الحق الاول و صفاته و افعاله، و هذه تحصل تاره بطریق الوحی و الرساله فتسمى بالنبوه و تاره بطریق السلوک و الکسب فتسمى بالحکمه او الولایه. و انما یقول بمخالفتهما فی المقصود من لامعرفه له بتطبیق الخطابات الشرعیة علی البراهین الحکمیة، و لا یقدر علی ذلک الا مؤید من عند الله کامل فی العلوم الحکمیة مطلع علی الاسرار النبویة.

یعنی شریعت و حکمت در دوام فیض باری، که امساک فیض از فیاض علی الاطلاق مطلقا محال است، و در اینکه عالم حادث به حدوث زمانی است موافق هم اند، و بارها اشاره نموده ایم که حکمت مخالف با شرایع حقه الهیه نیست، بلکه مقصود از هر دو یک چیز است که معرفت حق تعالی و صفات و افعال اوست. و این معرفت حاصل به طریق وحی و رسالت موسوم به نبوت است، و بطریق سلوک و کسب مسماهی به حکمت یا ولایت است. و آن کسی قایل به مخالفت حکمت با شرایع حقه الهیه در معنی و مقصود است که معرفت به تطبیق خطابات شرعیه بر براهین حکمیة ندارد، و قادر

بر این تطبیق نیست مگر کسی که مؤید من عندالله و کامل در علوم حکمیه و مطلع بر اسرار نبویه است.

و چنانکه خود آن جناب فرموده اند، در چندین جای دیگر اسفار تعرض همین مطلب شده است. غرض اینکه قلم در طرد معرفت فکری زدن و خط بطلان به منشورات براهین عقلی کشیدن، و دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن ستمی بس بزرگ است. هیچ گاه بشر نمی تواند از منطق و برهان بی نیاز باشد چنانکه از وحی و رسالت و بالاخره اگر عارف بخواهد فرضا یکی از مطالب فلسفی را رد کند، باید با دلیل رد کند و دلیل خود فلسفه است. اولیای دین ما علیهم السلام در مقام احتجاج و استدلال، به طریق فکر و نظر اقدام می فرمودند، چنانکه، احتجاج شیخ اجل طبرسی قدس سره و نیز احتجاج بحار در این مطلب سند زنده اند. بلکه خود قرآن مجید حجتی گویا در این موضوع است، کما لا یخفی علی اهله. مبنای پیشرفت عقل و هشدارداری بشر به احتجاج و استدلال است که به سه قسم برهان و خطابه و جدال احسن تقسیم می شود، چنانکه قرآن کریم بدانها ناطق است که ادعای سبیل ربک بالحکمه و المواعظه الحسنه و جاد لهم بالتی هی احسن.

برهان حقیقی و شهود کشفی معاضد یکدیگرند

روش صدر المتألهین در اسفار این است که کلمات مستفاد از کشف و شهود مشایخ اهل عرفان را مبرهن فرماید، چه آن جناب بر این عقیدت خود سخت راسخ است که برهان حقیقی با شهود کشفی مخالفت ندارد، و مکاشفات این اکابر همه برهانی است، و برهان و کشف معاضد یکدیگرند، و چنانکه در آخر فصل بیست و ششم مرحله ششم علم کلی اسفار فرماید: ایاک و ان تظن بغفانتک البتراء ان مقاصد هولاء القوم من اکابر العرفاء و اصطلاحاتهم و کلماتهم المرموزه خالیه عن البرهان من قبیل المجازفات التخمینیه او التخیلات الشعریه، حاشا هم عن ذلک و عدم تطبیق کلامهم علی القوانین الصحیحه البرهانیه و المقدمات الحقه الحکمیه ناش عن قصور الناظرین و قله شعورهم بها و ضعف احاطتهم بتلک القوانین، والا فمرتبه مکاشفاتهم فوق مرتبه البراهین فی افاده یقین، بل البرهان هو سبیل المشاهده فی الاشیاء التی یکون لها سبب اذا لسبب برهان علی ذی السبب، و قد تقرر عندهم ان العلم الیقینی بذوات الاسباب لا یحصل الا من جهة العلم باسبابها فاذا کان هذا هكذا فکیف یسوغ کون مقتضی البرهان مخالفا لموجب المشاهده. و ما وقع فی کلام بعض منهم ان تکذیبهم بالبرهان فقد کذبوک بالمشاهده معناه ان تکذیبهم بما سمیت برهانا، و الا فالبرهان الحقیقی لا یخالف الشهود الکشفی.

می فرماید که مبدا به بینش کوتاهت گمان بری که مقاصد و اصطلاحات و کلمات مرموز اکابر اهل عرفان خالی از برهان و از قبیل گزاف های تخمینی و تخیلات شعری است، این اکابر از چنین پندار بیرون اند. عدم تطبیق کلامشان بر قوانین صحیح برهانی و مقدمات حق حکمی ناشی از قصور ناظران و قلت شعورشان به فهم کلمات آنان و ضعف احاطه ایشان بدان قوانین است، وگرنه مرتبه مکاشفه آنان در افاده یقین فوق مرتبه براهین است. بلکه برهان در اشیایی که سبب دارند سبیل مشاهده است زیرا که سبب برهان ذی سبب است. و در نزد ارباب حکمت مقرر است که علم یقینی به اموری که سبب دارند حاصل نمی شود مگر از جهت علم به سبب آنها. پس چگونه روا بود که مقتضی برهان مخالف موجب مشاهده باشد، و اینکه در کلام بعضی آمده است که اگر عارفان را به برهان تکذیب کنی آنان تو را به مشاهده تکذیب می کنند، معنی آن این است که اگر بدانچه اسم برهان بر آن نهادی آنان را تکذیب کنی یعنی اینکه نام برهان بر او نهادی، در حقیقت برهان نیست، وگرنه برهان حقیقی مخالف شهود کشفی نیست.

آنکه از آخرین فصل الهیات اسفار نقل کرده ایم که معرفت حق تعالی و صفات و افعال او یا به طریق وحی و رسالت موسوم به نبوت است و یا به طریق سلوک و کسب مسمای به حکمت و ولایت است، قاضی نورالله شهید در اول مجلس ششم کتاب مجالس المؤمنین، بر همین منوال منصفانه و عادلانه فرماید:

تحصیل یقین به مطالب حقیقیه، که حکمت عبارت از آن است، یا به نظر و استدلال حاصل می شود چنانکه طریقه اهل نظر است و ایشان را علما و حکما می خوانند یا به طریق تصفیة و استکمال چنانکه شیوه اهل فقر است و ایشان را عرفا و اولیا نامند. و هیچ یک از حکما انکار این طریق ننموده اند، بلکه اثبات آن کرده، چنانکه ارسطاطالیس می گوید: هذه الاقوال المتداوله کالسلم نحو المرتبه المطلوبه فمن اراد ان یحصلها فلیحصل لنفسه فطره اخری. و افلاطون الهی فرمود: قد تحقق لی الوف من المسائل لیس لی علیها برهان، و شیخ ابو علی در مقامات العارفین گوید: فمن احب ان یعرفها فلیتدرج الی ان یصیر من اهل المشاهده دون المشافهه، و من الواصلین الی العین دون السامعین للاثر.